

خاطره‌نویسی این‌نوع نه ایچی^۱، که خاطرات ایران‌اش در سال ۱۹۸۶، یک‌سال پیش از درگذشت او منتشر شد، دست کم در آن‌چه که به نام او به چاپ رسیده است، پیداست، و می‌بینیم که وی در مقایسه با یوشیدا ماساهارو، نخستین فرستاده ژاپن به ایران در دوره ناصرالدین شاه (۸۱-۱۸۸۰)، تا چه اندازه با مال‌اندیشی و احتیاط قلم رانده و پنداری که در پنجاه سال معاشرت با ایرانیان و گذراندن بسیاری از این سال‌ها در ایران چیزی سخت ناپسند و ناخوش آیند در مناسبات با مردم خاطر حساس او را نیاز زده بوده است.

مسافران ژاپنی دیدارکننده از ایران که احساس و اندیشه‌شان را درباره مردم سرزمین ما به شرح یا اشاره به قلم آورده‌اند، چند ده تن می‌شوند و از هر گروه اجتماعی، نماینده دیپلماتیک، پژوهنده و استاد دانشگاه، مأمور شرکت تجاری، روزنامه‌نگار، عکاس و هنرمند، دانش‌جو و خانم خانه‌دار در میان آنها بوده‌اند. در این بررسی کوتاه مجال مرور همه این نوشته‌ها نیست، پس به آراء چند تنی از این میان که از گروه‌های گوناگون اجتماعی و در دوره‌های متفاوت به ایران آمده و می‌توانند نماینده نسل‌های مختلف و سلیقه‌های گوناگون باشند، و هم‌چنین با طول اقامت در ایران نظرشان مایه صلابت و سنجیدگی بیشتری شده است، پرداخته می‌شود و وصف آنها از فضیلت‌های مردم ایران و ناپسند آمده‌ها در رفتار مردم و احوال دیوانیان، با اشاره‌ای به رسوم مردم و نیز وضع حال و آینده کشور ما به ترتیب می‌آید.

فضیلت‌های مردم ایران

دیدارکنندگان ژاپنی مهمان‌نوازی را در ایرانیان بیش از هر خصیلت دیگر ستوده‌اند.

^۱ - در آوردن نام‌های ژاپنی، برابر شیوه مرسوم ژاپن نخست نام خانواده و سپس نام کوچک آمده است.

نامه انسان‌شناسی

دوره اول، شماره چهارم، پاییز زمستان ۱۳۸۲
صص ۲۱۷-۲۲۶

سفرنامه‌های ژاپنی ایران*

هاشم رجب‌زاده**

این گفتار مروری است بر خلیقات ایرانیان در آینه نوشته‌های ژاپنی‌ها. می‌توان تصور کرد که در مقایسه با مسافران دیگر کشورها که از چند صد سال پیش به ایران آمده و سفرنامه نوشته‌اند، ژاپنی‌ها با شیوه و منش خاص ملاحظه‌اندیش و محافظه‌کار خود کمتر اظهار نظر صریح و روشن، به‌ویژه در انتقاد از احوال و رویدادها یا کار و کردار مردم کرده‌اند. اما چون از سویی بیشتر ژاپنی‌های نسل‌های پیش برای کار و مأموریت به ایران آمده و به هر روی می‌بایست گزارشی به دستگاه متبوع خود می‌داده‌اند و از سوی دیگر هم سفرنامه یا خاطره‌نویسی آنها به ژاپنی بوده (و احتمال نمی‌رفته است که ایرانیان، دست کم در آینده نزدیک، از محتوای آن آگاه شوند) فکر و احساس واقعی خود را به قلم آورده‌اند. پیداست که هرچه به زمان حاضر نزدیک‌تر می‌شویم، مسافران و ایران‌پژوهان ژاپنی با همه تلخ و شیرینی که در زندگی میان ایرانیان جشیده‌اند، قلم را کمتر به راه انتقاد گردانده و در سخن از کم و کاستی‌ها و آن‌چه که برای‌شان ناپسند و ناگوار نموده است به اشاره و کنایه بسننده کرده‌اند. این شیوه در

* فهرست این سفرنامه‌ها را در منابع ببینید.

** عضو هیأت علمی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، ژاپن.

نفس اسبم که پوزه‌اش را نزدیک صورتم آورده بود بیدارم کرد ... تا خواستم که از آب شور آن‌جا کمی گرم کنم و دست و پاها را بشویم، کاروان‌سرادار که فکرم را خوانده بود پهن اسب جمع کرد و آتش درست کرد و برایمان آب گرم آورد و دست و پاها را با آن شستیم» (همان: ۱۱۹-۱۲۰).

«در میان توفان و تندباد به کاروان‌سرای برازجان رسیدیم. خسته و بی‌رومق در کاروان‌سرا افتادیم ... هرکدام ما از تشنگی می‌نالید و می‌گفت: «کمی آب به من بدهید!» کاروان‌سرادار ایرانی به ما آب داد و نوشیدیم. او خیلی مهربان بود، و پذیرایی و رفتارش به ما راحت و آرامش داد» (همان: ۵۷).

یوشیدا و هم‌راهان‌اش در راه بوشهر به تهران به دسته‌های چادرنشین هم برخوردند:

«مردم ایل کنار رود و جوی‌بار و نزدیک مرتع چادر می‌زند و تا هنگامی که دام‌ها آب و علف دارند آنجا می‌مانند ... ایل‌نشینان آرام و سر به زیر می‌نمودند. به چادرنشینان که نزدیک شدم تا دیدنی بکنم، از جا برخاستند و سلام و تعارف کردند. فقط سگ‌هایشان بلند پارس می‌کردند و روی خوش نشان نمی‌دادند ... زن‌ها را هرکدام سرگرم کاری دیدم» (همان: ۱۹).

خوش رفتاری مأمور گمرک نخستین خاطرهٔ خوب آشی کاگا از ایران است: «رفتار مأموران گمرک خانقین خیلی خشک و مقرراتی بود» (۱۹۸۸: ۱۰). «به گمرک خسروی رسیدم. کارها به خوبی و خوشی انجام شد ... رئیس گمرک مهربانی فراوان نمود. این خاطره‌ام از ایران بسیار خوب بود» (همان: ۱۱).

هم او می‌نویسد: «رانندهٔ ماشین سواری که مرا از بغداد به تهران می‌برد گفت: «آقا، ایران جای خیلی خوبی است ... تهران خیلی بهتر از بغداد است»، او ایرانی بود و خوشحال از این که هم‌راه من از بغداد به کشورش باز می‌گردد» (همان).

این‌ووه هم بارها از مهمان‌نوازی ایرانی‌ها یاد کرده است: «صبح فردایی که به خانهٔ مهتدی

یوشیدا در سفرنامه‌اش جای‌جای در تحسین کار و کردار و منش ایرانیان سخن آورده است و می‌نویسد:

«(در شیراز) میزبان ایرانی ما کنار سماور برنجی که بالایش قوری چای می‌گذارند می‌نشست. توکر چای دم می‌کرد و مهمان‌دارمان به دست خود استکان‌های چای را جلوی ما می‌گذاشت» (۱۸۹۴: ۷).

ستایش یوشیدا بیشتر برای فضیلتی است که در مردم عادی و عامی ایران دیده، و طبع بلند و آزادگی و مهمان‌نوازی آنان را ستوده است. در میان این ستودگان، مردم روستاهای میان راه و کاروان‌سرازان جای خاص دارند:

در میان کتسل «مردم روستا، مشعل در دست، به سوی ما آمدند. کدخدای پیشاپیش آنها، مردی شصت ساله می‌نمود، با ریشی بلند و عصایی در دست ... همین که تذکرهٔ سفرم را دید تعظیم کرد و با ادب و احترام ما را به خانه‌اش دعوت کرد. خانهٔ او از گل ساخته شده و مانند لانهٔ زنبور بود ... آن شب خانوادهٔ او رفتند و در جای دیگر سر کردند، و کدخدا خانه‌اش را در اختیار ما مهمانان عالی‌قدر گذاشت.

(...) صاحب‌خانه گوسفندی برای قربانی کردن آورد و گفت که این کار بهترین راه پذیرا شدن قدوم میهمان است ... هم‌چنان که زیر لب دعا می‌خواند قطره‌هایی از خون قربانی را به چهار گوشهٔ اتاق ریخت. سپس در برابر من به زانو نشست، تعظیم کرد و آن‌گاه از اتاق بیرون رفت. گوشت گوسفند را پختند و در سفره نهادند» (همان: ۶۴-۶۵).

در راه کویر «به کاروان‌سرای حوض سلطان که رسیدم ... بلند فریاد کردم تا کاروان‌سرادار ایرانی چراغ بادی به دست از گوشه‌ای پیدایش شد ... راه ورود به کاروان‌سرا را نشان‌ام داد ... روی بسترگاه افتادم و راحت خوابیدم. در این میان، کاروان‌سرادار به اسب‌ام رسیده و زین از پشتش برداشته بود.

اقامت‌ام در تهران از سپتامبر ۱۹۳۴ تا پایان ماه ژوئن ۱۹۳۵ بسیار پرخاطره بود و در یاد ماندنی ... ایران را بی‌اندازه دوست می‌دارم، از طبیعت زیبا و مردم خون‌گرم آن خوشم می‌آید».

قدرشناسی و وفاداری از دیگر فضیلت‌های ایرانیان است.

یوشیدا از قدرشناسی مردم روستاهایی که از او طبابت و دارو خواسته بودند و او هم آب قند یا مایع بی‌ضرر و دل‌خوش‌کنکی به بیماران‌شان داده بود یاد می‌کند، که همه جا برای‌شان انواع خوراکی هدیه می‌آوردند و امتنان‌شان را با بوسیدن دست و جامه‌ او نشان می‌دادند (همان: ۶۶-۶۷). حق‌شناسی در برابر خوبی و تلافی کردن آن در آداب و رفتار اجتماعی ژاپنی‌ها اهمیت خاص دارد.

یوشیدا داستان نجات یکی از هم‌راهان‌اش را در میان توفان و تندباد کویر، هنگامی که از حیاتش نومید شده بودند، به وسیلهٔ دو روستایی بازمی‌گوید، سخن او در شرح این حکایت پر از شوق و تحسین است. (همان: ۵۶-۵۸).

سرانجام، دلتنگی یوشیدا هنگام بازگشتن از ایران، یکی هم برای جدا شدن از خدمت‌کاری باوقفا بوده است: «از ورودم به ایران که به بوشهر رسیدم مرد عرب زبانی هم‌راه‌ام بود به نام علی بشیر که انگلیسی هم حرف می‌زد. او مرد باصفا و صادق و ثابت قدم بود، و نیز خوش بنیه و چابک و کاری و زحمت‌کش این علی در طول سفر و اقامت‌مان در ایران کارهای روزانه‌مان را انجام می‌داد ... هنگامی که از او خداحافظی می‌کردم، جزئی پولی به رسم انعام به او دادم. علی سرش را تکان داد و (آن را نپذیرفت و) گفت که تمنا دارد که (به جای پول) تقدیرنامه‌ای به او بدهم. تعجب کردم که مردی در وضع او چگونه ارزش تقدیرنامه را چنین شناخته و دریافته است. او گفت: «افتخار چیزی است والا و ارزنده که همه عمر برایمان

اسباب‌کشی کردم دیدم که دسته گل یاس تازه چیده روی میز کوچک کنار تختم گذاشته‌اند. نمی‌دانم کی آنرا گذاشته بود، اما یاد آن خاطره‌ای فراموش نشدنی است. آن صبح خوش یاد مهمان‌نوازی ایرانی را همیشه در دلم تازه نگه می‌دارد» (۱۹۸۶ و ۵۸-۵۷).

این‌ووه که در سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷ در ایران درس می‌خواند، هنگامی هم که برای سفر چند روزه روانهٔ اصفهان می‌شود، خانوادهٔ میزبان او را سه بار از زیر آئینه و قرآن رد می‌کنند و آب پشت سرش می‌پاشند (همان: ۷۸). نیز، همان روز، هنگام به راه افتادن از خانهٔ دکتر کیشیدا، پزشک سفارت ژاپن، اکبر نوکر خانه با او و میهمانش آشی کاگا و این‌ووهٔ جوان که برای مترجمی همراه آنها شده بود، روبروسی می‌کند (همان).

این‌ووه که در ژانویه ۱۹۸۶ درگذشت به ایران دل‌بستگی داشت و وصیت کرده بود که بخشی از خاکستوش را پس از مرگ (که جسد را به رسم ژاپنی‌ها می‌سوزانند) در ایران به خاک بسپارند.

خون‌گرمی ایرانیان هم تحسین ژاپنی‌ها را برانگیخته است. در سفرنامهٔ آشی کاگا می‌خوانیم: «همه چیز بازار (ایران) برایم تازه و دیدنی بود ... در بازار دکان‌های هر راسته یک گونه کالا می‌فروشنند. وقتی که به دکانی می‌رفتم (و چیزی را پسند می‌کردم) و چانه زدن سر قیمت شروع می‌شد، دکان‌دار کناری که صدای‌مان را می‌شنید نزدیک می‌آمد و نگاهم می‌کرد و چشمکی می‌زد، یعنی که «زود به دکان ما بیایید...»

«با یکی از بازاری‌ها دوست شده بودم. هر بار که از جلوی دکان‌اش می‌گذشتم تا مرا می‌دید می‌گفت: «بفرمایید چایی میل کنید!» ... از مسجد نزدیک بازار بانگ خوش اذان به گوش می‌آمد. آوای اذان برایم دل‌نشین و گوش‌نواز بود» (همان: ۳۹).

آشی کاگا شیفتهٔ ایران بود. در پیش گفتاری بر «سفرنامهٔ ایران»‌اش می‌نویسد: «روزهای

می‌ماند.» البته من درخواست او را با میل اجابت کردم» (همان: ۱۷۹).

در ایران هم، مانند هر جای دیگر، اهل هر صنف و هر شهر به منش و رفتار خاص خود معروف‌اند. این‌ووه شیفتهٔ صداقت یزدی‌ها شده است. در شرح سفرش به یزد (فصل دهم کتاب او) می‌نویسد: «ما از این‌که به یزد آمده‌ایم بسیار خشنود بودیم. بعدها من در فرصت‌های دیگر به یزدی‌ها برخورددم و آنها را مردمی با صداقت و برکنار از ناراستی و دغلی دیده‌ام».

برای آشی کاگا، راننده نماد و نمونه‌ای از مردم عادی ایران است، و پاس‌بان، که در شهرها همه جا حاضر و ناظر است، نشانهٔ حکومت رضاشاهی: «رانندهٔ ماشین سواری که با آن از بغداد به تهران می‌رفتم با دیگران نرم رفتار و مهربان نبود. اما راننده در جامعه و میان مردم ایران شأنی دارد، و به او در جای کسی از اهل فن که در ماشین سررشته دارد احترام می‌گذارند» (همان: ۲۰).

در میان ایرانیان، بده و بستان و معامله هم از حساب دوستی جداست. این‌ووه در شرح اجاره کردن اتاق در خانه و نزد خانوادهٔ ایرانی می‌گوید که پس از آن‌که دوست ژاپنی او را معرفی کرد و خانم صاحب‌خانه او را دید، قبول کرد که به او اتاق بدهد، و می‌افزاید: «به قولی، که ایرانی‌ها زیاد می‌گویند: «حساب حساب است، کاگا برادر». پس، اگر هم دو طرف معامله برادر باشند، حساب حساب است. معنی این سخن این است که اگر بده و بستان در میان نباشد، دوستی پایدار می‌ماند. این یکی از رازهای ادامهٔ دوستی با ایرانی‌ها است. کسی که در میان ایرانیان زندگی کرده است می‌داند که حتی میان مادر و پسر، چه رسد به میان دوستان، وقتی که حساب پول در کار باشد، رابطه آزاردهنده می‌شود» (۱۹۸۶، ۵۷-۵۶).

خوش ذوقی ایران به پشتوانهٔ ادب و هنر سرشار آن‌ها همیشه برای مسافران ژاپنی دل‌نشین آمده است. آشی کاگا می‌نویسد: «نزد خانمی که در خانه‌اش منزل گرفته بودم فارسی

فقر و تحمل مردم ایران در دهه‌های پیش آشی کاگا را متأثر ساخته است: «در تهران آقای کیشیدا (پزشک سفارت ژاپن) نوکر ایرانی داشت که کار آشپزی و سرای‌داری می‌کرد. او اهل شمیران بود و پایش را هرگز از تهران بیرون نگذاشته بود. همیشه به من می‌گفت: «خواهش می‌کنم که مرا همراه خودتان به ژاپن ببرید. خیلی دلم می‌خواهد که یک‌بار هم که شده دریا را ببینم». او نزد دوستان و آشنایانش در واقع صورت خود را با سیلی سرخ نگاه می‌داشت» (همان: ۳۳).

سخن اونو موریو، استاد مردم‌شناس و پژوهندهٔ جامعهٔ روستایی ایران، دربارهٔ خلیقات مردم روستائین ایران شنیدنی است: «با حشر و نشر دوستانه‌ای که با مردم و کشاورزان روستای خیرآباد (فارس) داشته‌ام، بارها از من می‌پرسند که آن‌ها چگونه مردمی‌اند. به این پرسش ساده‌انگارانه اما مشکل همیشه چنین پاسخ می‌دهم که آنها مردمی هشیار در کار خود و پشت‌کار دارند. من به ایرانیانی که خود و کشورشان را بسیار خوار می‌شمارند زیاد برمی‌خورم. اما آن‌ها در موقعیت دیگر حتماً به طور مثبت به خودنمایی برمی‌آیند، و به کشور خود می‌نازند. فکر می‌کنم که خوار شمردنشان بیشتر بیان روی دیگر این تفاخر باشد.

با همان تجربهٔ اندکی که دارم این را خوب دریافته‌ام که مردم ایران به آسانی تسلیم نمی‌شوند، و چنان‌که مردم دیگر از آنها انتظار دارند رفتار نمی‌کنند. فکر می‌کنم که این

می‌بینم» یا «فردا بیستان می‌آیم»، می‌دانستم که حرفش جدی نیست، و نمی‌شود آنرا باور کرد» (همان: ۳۳).

آشی کاگا مردان ایرانی را نکوهش می‌کند که بیشترشان چند زن می‌گیرند: «می‌خواهند دخترهای جوان را به همسری بگیرند، و حس حسادت ناموسی شدیدی هم دارند». (همان).
یوشیدا که بازار ایران یک قرن پیش را دیده است از شگرد بازاری‌ها در جلب مشتری و چانه زدن سر قیمت دل خوشی ندارد:

«اگر ظاهر کسی نشان می‌داد که مشتری و در پی خرید چیزی است، ده نفر از مغازه‌ها بیرون می‌ریختند و مشتری را از چپ و راست می‌کشیدند تا به دکان خود ببرند، و فریاد می‌کردند: «مغازه ما از همه جا ارزان‌تر است» و «این جنس از همه بهتر است». فریادشان گوش فلک را کر می‌کرد. به خرید که می‌رفتیم، قیمت را ده برابر می‌گفتند تا جای چانه باشد. ما که غریب و مسافر بودیم می‌بایست مواظب باشیم تا کلاه سرمان نرود. وقتی که چانه می‌زدیم تا قیمت را پایین بیاورند، دکان‌دار با انگشت به آسمان اشاره می‌کرد و سپس انگشت را به سینه خود می‌زد و می‌گفت «خدای من شاهد است» یا «بینی و بین‌الله». بازاری‌ها حرف و قسَم‌شان همیشه این بود. یک روز می‌خواستیم چیزی بخرم، و مرد بازاری دروغ گفت. دیدم که خیلی بی‌انصافی و نادرستی در کارش است. به وسیله مترجم به او گفتم: «خدا را شاهد می‌گیری، اما باز دروغ می‌گویی؟! چرا چنین معصیتی می‌کنی؟! او در پاسخ سرزنش‌ام رک و راست و با خون‌سردی گفت: «من به غیرمسلمان می‌توانم دروغ بگویم. خدا ما را برای این دروغ کیفر نمی‌دهد» (همان: ۱۳۹).

یوشیدا شکایت‌های دیگر هم دارد: «خیلی از جنس‌ها که در بازار می‌فروختند مرغوب نبود. گاهی که می‌خواستیم وقت بگذرانیم به بازار می‌رفتیم. پیش می‌آمد که دزد در بازار مال مسردم را ببرد، یا چیزی را پیش چشم صاحب‌اش بردارد و تند بگیرد. موقع خرید،

طبیعت ایرانی در گذر تاریخ دراز و بر اثر سنت دیرین بار آمده است. این طبیعت در کشاورزان روستای خیرآباد هم هست. آن‌ها که دیرزمانی زیر بار قدرت و فشار مالک یا دولتی که از دور و بیرون آن‌ها را در سلطه داشت بودند، و چاره‌ای جز تحمل نمی‌دیدند، حالت مقاومت خود در برابر این قدرت را به من نشان دادند. سختی پیش روی آن‌ها فقط قدرت حاکم نیست. آنها نشان دادند که در گرداندن کار کشاورزی چگونه با اقلیم ناسازگار یعنی آب و هوای خشکی که تفاوت میان گرما و سرمای آن زیاد است و خاک شوره چسبنده، روبرو می‌شوند. این شیوه و منش کشاورزان را جز با وصف «هشیار در کار خود و با پشتکار» با چه عبارت دیگر می‌توان وصف کرد؟»

رفتارهای نکوهیده و ناپسند

یوشیدا گاه‌به‌گاه از رسم‌ها و رفتارهای ناپسند در ایران، که آنرا خلاف آداب صحبت یافته، نالیده است: در شیراز: «ایرانیانی که به دیدن مان می‌آمدند ... چندان از سرما و گرما می‌گفتند که خسته می‌شدیم» (۱۸۹۴، ۷۱). در مهمانی شام حاکم رشت: «صدای تق‌تق به هم خوردن ظرف‌ها و ساییدن کارد و چنگال‌ها به بشقاب‌های سورجران‌هایی که بی‌ملاحظه غذا می‌خوردند در فضا پیچیده و گوش آزار بود، و از آداب نسدانی مهمان‌ها حکایت می‌کرد» (همان: ۱۸۵-۱۸۶).

آشی کاگا از بدقولی همسایه ایرانی شیرین زبان خاطره‌های تلخ دارد: «خانه آقای کیشیدا (مهماندارام) در خیابان پاریس بود. موجر این خانه در همان نزدیکی منزل داشت. سرگرمی او جمع کردن سنگواره بود. روزی مرا دید و گفت: «نمونه‌هایی از سنگواره برایتان می‌آورم». او مردی بسیار خوش برخورد و معاشرتی به نظر می‌رسید، اما به این قولش وفا نکرد. به نظرم آمد که باید آدمی سهل‌انگار و ابله‌الوقت باشد. اگر یک ایرانی می‌گفت «فردا شما را

راه پرخطر کوهستان به هراس می‌اندازند تا تفنگ‌چی بومی استخدام کند (همان: ۶۳).

اونو درباره منش روستائیان نوشته است: «چیزی که از زندگی و دوستی کردن با کشاورزهای خیرآباد فهمیدم این است که هدف زندگی آنها در دنبال کردن سود خودشان خلاصه می‌شود. با این وصف برایم عجیب می‌نماید که چگونه از پست و بلند زندگی کام‌یاب بیرون می‌آیند» (۱۹۹۰: ۲۳۱).

خاطره‌های آشی کاگا از مردم ایران بیشتر خوش و دل‌نشین است، اما گاهی تلخ و شیرین را آمیخته دارد. ناخوش‌آیندی‌اش را از رفتار صاحب‌خانه‌اش در تهران با این سخن و داوری درباره ایرانیان ملایم می‌کند که: «هرچه باشد، ایرانی‌ها مردمی هستند که نوق و طبع و درک شعر دارند» (همان: ۱۴). باز می‌نویسد: «دیدارکنندگان از ایران می‌توانند نمونه‌ای از روابط انسانی گوناگون مردم خاور زمین را که تنوع آن همچون نقش و نگارهای قالی زیبای ایرانی است، ببینند و حس کنند» (همان).

کار و کردار دیوانیان

مسافران ژاپنی، به‌ویژه آنها که سال‌ها پیش به ایران آمده‌اند، چندان مایه‌ای ستودنی در احوال و رفتار اهل دیوان ندیده و آنچه که درباره اینان گفته‌اند بیشتر جنبه نكوهش دارد. یوشیدا که سفر و سفرنامه نگاری‌اش در زمانه‌ای بوده که بیم و ملاحظه احساس و رنجش کشور میزبان و مردم آن چندان در ذهن خاطره‌نگاران راه نداشته، شکوه خود را، به خصوص از مأموران حکومت، آزادتر و بی‌پروا تر گفته است. دامنه فساد مالی و نادرستی مأموران حکومت قاجار، و این که مال مردم و درآمد مالیاتی را غنیمت آسمانی و مال خود می‌دانستند، برای او و همسفران‌اش بهت‌برانگیز بوده است. می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه خواست که چراغ گاز برای تهران (از فرنگ) بیاورد. اما این کار بسیار

بعد از تمام کردن قیمت که پول بیرون می‌آوردیم، می‌بایست خیلی مواظب باشیم که دزد ما را نزنند» (همان).

در میان معاصران، در خاطرات خانم اوکادا امیکو می‌خوانیم که از فروشنده‌ای در بازار به اطمینان حرف او قاشقی به ۱۰۰ ریال خریده، اما همان قاشق را در دکان دیگر دیده است که به ۴ ریال می‌فروختند» (۱۹۸۱: ۳۱).

آشی کاگا می‌گوید: «اینجا فقط کسب و کار در میان است، (اما) حالت بازاریان خصمانه نمی‌نمود. قیافه‌ای آرام و بی‌خیال داشتند» (همان: ۳۸).

در همه شهرهای مسیر سفر یوشیدا و همراهان او در ایران، رسم و الزام انعام دادن (به سرباز و نگهبان و طبق‌کشی‌هایی که تعارف و منزل مبارکی اعیان را می‌آوردند و به دیگران) مایه آزارشان بود، و لطف و حسن اثر هدایا را از میان می‌برد. می‌نویسد: «در شیراز از ما خوب و شایسته پذیرایی کردند. هر روز معاریف از هر صنف به دیدنمان می‌آمدند ... آنها برایمان چیزها و میوه‌های زیاد و گوناگون، مانند گلابی، سیب، انگور، خربزه، و نیز سبدهای پر از گل سرخ و نسترن و گل داوودی پیش‌کش می‌فرستادند. طبق‌کشی که اینها را می‌آورد، «بخشش» می‌خواست. همه آنچه که آورده بود دو - سه قران بیشتر نمی‌ارزید، اما من ۵ یا ۶ قران «بخشش می‌دادم» (همان: ۷۰-۷۱).

نیز یوشیدا نمونه‌هایی از نادرستی خدمت‌کاران ایرانی را به تلخی باز می‌گوید: «برای گرم کردن اتاق (در زمستان) منقل با آتش زغال می‌گذاشتند ... ناگزیر بودیم که (ماهی) ۲۰ تا ۴۰ قران به نوکرها بدهیم تا منقل‌مان را گرم کنند. چندان از این نوکرها صادق بودند، اما بیشترشان درست‌کار نبودند» (همان: ۱۳۴-۱۳۵).

او از رندی و فرصت‌طلبی بعضی از مردم دهات میان راه هم با تفنن و مزاح یاد می‌کند. در راه کازرون به میان کتل مردم محل او را از

و راه‌واری را که حاکم به او پیش‌کش کرده بود با اسب مفلوک ناتوانی عوض کرد، و پول زیادی هم برای چند روز تیمار اسب از او گرفتند» (همان: ۷۲-۷۳).

از همه رجال دولت قاجار که یوشیدا در بیش از شش ماه سفر خود در ایران به آنها برخورد، جز از میرزا حسین خان سپهسالار و تا اندازه‌ای هم میرزا علیخان امین‌الملک (امین‌الدوله بعدی) تحسینی به قلم نیاورده است.

رسم دادن انعام به مأموران جزء حکومت و حاملان تعارف‌های دیوان‌سالاران هم از چیزهایی بود که برای مسافران تلخ‌کامی بار می‌آورد. در بوشهر، نگهبان‌هایی که جلوی محل اقامت هیأت سفارت ژاپن گمارده شده بودند هربار که پست عوض می‌کردند می‌آمدند و انعام می‌خواستند. توسل به فرمانده نگهبان‌ها برای برداشتن آنها یا منع‌شان از انعام خواستن هم بی‌فایده بود (ترجمه فارسی، ۴۸). نیز، در اصفهان که به دیدن کاخی از بناهای دوره صفوی رفته بودند سرباز نگهبان آن‌جا پیش آمده و دستش را به وضع خنده‌آوری به طلب انعام دراز کرده بود. (ترجمه فارسی، ۱۳۸) این صحنه در تهران هم جلوی اقامت‌گاهی که دولت در اختیار یوشیدا و همراهان‌اش گذاشته بود هر روز تکرار می‌شد (همان: ۱۶۲).

این وضع برای ژاپنی‌ها آزاردهنده بود، چرا که از چیزهای پسندیده که هنوز در ژاپن قوت دارد و نشانه‌ای از عزت نفس مردم آن و احترام به جلالت شأن انسانی است، نبودن رسم ناستوده انعام دادن و انعام گرفتن است.

آشی‌کاگا در حضور نمایان پاسبان‌ها در هر گوشه شهر در دوره پهلوی اول اثری جز خوف برانگیختن در ملت ندیده است. او که راننده‌ها را صنفی مورد نیاز و احترام مردم و صاحب‌کار و تخصص مفید یافته و سرسنگینی با مسافران را بر آنها بخشوده است، درباره پاسبان‌ها می‌گوید: «آنها متکبر بودند و خودشان را می‌گرفتند و آدم مهمی می‌دانستند. هنرشان فقط

گران تمام می‌شد ... پس داد تا در خیابان‌ها چراغ فانوسی و شمع سوز کار گذاشتند ... پول شمع‌ها از خزانه دولت و بیت‌المال داده می‌شد. پیش خود فکر کردم که گوشه آشپزخانه منزل مأموران دولت (دست‌اندرکار روشنایی خیابان‌ها) هم باید در میان شب از نور بازان شمع‌های فراوان هم‌چون روز روشن باشد» (کنایه به این‌که آن‌ها شمع‌ها را برای خود برمی‌داشتند) (ترجمه فارسی: ۷۴-۱۷۳).

نیز از نگاه یوشیدا: «وجود امتیاز طبقاتی میان مأموران حکومت و (صنوف مردم مانند) بازرگانان نمایان بود. مأموران دولت شأنی بالاتر از تجار و اهل کسب داشتند، و اگر کار شرم‌آوری هم با اینان می‌کردند، باز آزمندانه از آنها توقع پاداش داشتند» (همان: ۲۷).

یوشیدا فاصله میان مردم و مأموران دیوان را با این سخن نشان می‌دهد: «در ایران دیدم که مقام‌ها و مأموران دولت تا چه اندازه رسمی و اداری رفتار می‌کنند ... همراه مأموران حکومت که نزد بازرگانان یا اهل پیشه می‌رفتیم تا اطلاعاتی درباره وضع تجارت و صنعت بگیریم، مصاحبان ما راحت و آزاد حرف نمی‌زدند» (همان). این مسافر ژاپنی در میانه دوره قاجار مردم را در برابر حکومت و عاملان آن فرمان‌بردار محض می‌بیند.

در دستگاه لشکری ایران، یوشیدا در سواره نظام که با تربیت معلمان اتریشی بار آمده بود نظمی نسبی دیده است. اما سربازهای حکومت قاجار بیشتر مردمی نزار و ناتوان و بی‌وسيله و بی‌سامانند. وضع و منش افسران قشون بسیار بدتر از سربازهای عادی بود:

«پسران اشراف و بزرگان طایفه‌ها و قبایل (چه بسا که) دانش و هوش و استعدادی نداشتند، اما همه‌شان می‌خواستند درجه و نشان به سینه بزنند، بر اسب‌های تیزترک بنشینند و اسب را با تازیانه جواهرشان بزنند و برانند (و فخر بفرهوشند)» (همان: ۱۶۶).

یوشیدا حکایت می‌کند که مباشر حاکم فارس با چه زمینه‌چینی و نیرنگی اسب خوب

یارشان خواهد شد یا نه. اگر هم می‌بایست درباره کاری تصمیم بگیرند، به حساب سعد و نحس و طالع‌بینی متوسل می‌شدند. رمال‌ها و دعانویس‌ها مردمی روحانی‌نما بودند، و آنها را «دعا بده» می‌خواندند» (همان: ۱۷۲).

نیز یوشیدا رسوم عروسی و عزا را چنین یافته است: «در عروسی‌ها، برای سه روز جشن و مهمانی بود. کسانی که تنگ‌دست بودند، دار و ندارشان را خرج عروسی می‌کردند. عروسی گران تمام می‌شد. برعکس عروسی، آئین کفن و دفن بسیار ساده بود و تشریفات زیاد نداشت» (همان: ۱۷۶).

رسم چانه زدن در بازار هم برای ژاپنی‌ها تازگی دارد. به نوشته اوچی یاما، نخستین نماینده سیاسی ژاپن در تهران: «در ایران پس از آن‌که چیزی را پسندیدند و خواستند بخرند، خریدار و فروشنده یکی دو مرحله گفت و گو می‌کنند تا روی قیمت مناسب سازش کنند.» (فصل ۱۰) چنان‌که پیش‌تر یاد شد، برای ژاپنی‌هایی که با فرهنگ ایران و رسم و رفتار مردم آن آشنا ترند، چانه زدن در بازار ناگوار نمی‌نماید، که سرگرم‌کننده هم هست.

آشی کاگا به دیدن جنب و جوش ایرانیان در آستانه نوزد به شوق می‌آید: «نزدیک بهار و نوزد، بازار پر از مردمی بود که برای خرید آمده بودند. خانم‌های جوان که چادر سیاه به سر داشتند همراه خدمت‌کارشان سوار بر درشکه به بازار می‌رفتند. خیابان لاله‌زار پر از مردم می‌شد. خانم‌های جوان چادر به سر در این خیابان گسردش و خرید می‌کردند» (همان: ۱۷۱). اوچی یاما نوشته است: «این باور (در میان بیگانگان) که چشم زنان ایرانی قشنگ است، باید از اینجا پیدا شده باشد که چون از روزنه نقاب و چادر فقط می‌توان چشم زن را، که سر تا پیش در چادر سیاه پوشیده است، دید، چشم او درشت و زیبا می‌نماید.» (فصل ۷)

این بود که از کیسه دولت لباس‌های آراسته با دکمه‌های طلائی بپوشند، تپانچه ببندند و سر و برشان را درست کنند. پاسبان‌ها در دل مردم هراس می‌انداختند، تهدید و مرعوبشان می‌کردند و از آنها زهرچشم می‌گرفتند. پاسبان‌ها آراسته می‌نمودند، اما فقط ظاهرشان خوب بود. با خود فکر کردم که پاسبان گشت مثل چوپان است که همه روز پرسه می‌زند و کاری ندارد که بکند» (همان: ۲۰).

آداب ایرانیان

جدا از خلیقات به معنی اخص آن، سفرنامه‌نویسان ژاپنی با آداب و رسوم ایرانیان هم پرداخته‌اند.

یوشیدا از دیدن این‌که ایرانی‌ها مانند ژاپنیان بر زمین می‌نشینند شگفت زده شده است. می‌نویسد: «ایرانیانی که به دیدن ما می‌آمدند، راست و دو زانو روی قالی ایرانی می‌نشستند و با گفتن از وضع هوا سر صحبت را باز می‌کردند... ایرانی‌ها هم مانند ژاپنی‌ها دو زانو بر زمین می‌نشینند.» (همان: ۷۱).

آب‌پاشی جلوی خانه هم رسم مشابه دیگری است. فوروکاوا نوشته است: «(در شیراز) سری هم به خانه پسر ارشد حاکم (فارس) در نزدیکی قصر حکومتی زدیم. جلوی خانه‌اش توانستیم خط‌های (دایره‌ای) آب را بر زمین آب و جارو شده، که اثر آب‌پاشی بود و در ژاپن آن را «اوچی میزو» می‌گویم، ببینیم. یقین کردم که ایرانی‌ها (در آب و جارو کردن جلوی خانه) رسمی همانند ما دارند» (۱۹۸۰: ۷۸).

یوشیدا از رسم قلیان‌کشی و قلیان‌داری در دوره قاجار نوشته است: «یکی از اسباب وقت گذراندن ایرانی‌ها کشیدن قلیان بود، و در مجالس قلیان را دور می‌گرداندند» (همان: ۷۱). او از خرافه‌پرستی مردم هم یاد کرده است: «ایرانی‌ها به طالع‌بینی عقیده داشتند و پیش رمال و فال‌بین می‌رفتند تا بپرسند که سعادت

که شرقیان سخت پای‌بند باور خود هستند، و همین سنت آنها را ناخودآگاه به مقاومت در برابر تجدد وامی‌دارد. در این وضع چاره چیست؟ به عقیده من چاره کار در آموزش نوین است، که به صورتی متوازن راه را به روی علوم جدید بازکند» (آشی کاگا، ۱۹۷۰).

خانم اوکادا امیکو استاد دانشگاه چوتسو ژاپن در گفتاری در جمع اعضای انجمن ایران و ژاپن در روز ۹ دسامبر ۱۹۹۵ و به دنبال سفری به ایران با دانش‌جویان خود، گفت و گوهایی را که در این سفر در میان‌شان دربارهٔ خصلت‌های ایرانیان شده بود چنین خلاصه می‌کند:

«دربارهٔ سه فضیلت عمده از فضایل ایرانیان و مقایسهٔ آن با سه خصلت ژاپنی، به نظر می‌رسد که بخشندگی، مهمان‌نوازی و سخن‌وری سه فضیلت برجستهٔ ایرانی باشد، و درست‌کاری، سخت‌کوشی و رعایت ادب سه فضیلت مورد تأکید در ژاپن».

با خوش‌بینی به این سخن می‌نگریم و از آن چنین نمی‌فهمیم که انتساب سه خصلت درست‌کاری و سخت‌کوشی و رعایت ادب به ژاپنی‌ها در معنی نفی این فضیلت‌ها در ایرانیان باشد، چون به هر روی گفته شده است «سه خصلت مورد تأکید در ژاپن»، و نه سه خصلت خاص ژاپنی‌ها. با این‌همه، اگر به دیدهٔ تحقیق بنگریم، به نتیجه‌ای تأمل‌برانگیز و هشداردهنده می‌رسیم. فضیلت‌های بخشندگی، مهمان‌نوازی و سخن‌وری که ایرانیان را به آن آراسته دانسته‌اند، به جای خود نیکوست و ستودنی. اما آیا این صفات پیرایه‌ای که بیشتر پوستهٔ منش و کردار نیک است و نه جوهر و جان آن، در برابر فضیلت‌های درست‌کاری، سخت‌کوشی و ادب، که مایهٔ جلال‌ت انسان و موجب تعالی فردی و اجتماعی است، برآستی هم‌سنگ می‌تواند بود؟

منش ایرانیان و احوال ایران

مسافران ژاپنی دهه‌های گذشته با کم و بیش دلبستگی‌ای که به ایرانیان و منش و رفتار آنها یافته‌اند، از ابراز نگرانی برای حال و آیندهٔ ایران خودداری نموده‌اند. در آن سال‌ها ایران را دیده‌اند که در سراشیب افتاده است. در اواخر سدهٔ ۱۹ بوشیدا نوشته است:

«وضع در ایران رفته رفته دگرگون می‌شود. احساس کردم که مردم ایران روحیه و اعتماد به نفس و شوق و نیروی‌شان کاستی می‌گیرد و جلال‌ت‌شان را از دست می‌دهند. آنها در پی پوسته و پیرایهٔ آسان‌یاب فرهنگ کاذب (وارداتی) بودند، و فرهنگ اصیل و غنی خود را در این ره‌گذر می‌باختند.

برای هر ملتی نیکو و ارزنده است که فضیلتی تازه پیدا کند و عیب‌ها و کمبودهایش را از میان بردارد. اما نباید پیش از آن که فضیلت‌ها و چیزهای خوب تازه پیدا کند، فرهنگ و میراث معنوی خود را در راه نوجویی به آسانی از دست بدهد، و بسا که در این میان فقط ناکامی و زیان برای‌مان بماند. اکنون نمونهٔ بارز این وضع را در ایران می‌دیدم» (همان: ۱۹۵).

آشی کاگا در یادداشتی پس از سفر نخستین خود (۱۹۳۵-۱۹۳۴) چنین نوشت: «احوال ایران با تجدد اروپایی سازگار نیست ... طرز فکر ایرانی‌ها و شیوه و رویهٔ زندگی آنها با روش تجدد ما (ژاپنی‌ها) هم‌سویی ندارد». (ج ۳، ۶۱) هم او پس از چند دهه نوشت:

«من سی سال پیش هم به ایران رفته بودم، و اکنون که امروز (سال ۱۹۶۵) را با آن روزگار مقایسه می‌کنم می‌بینم که جامعهٔ ایران در اساس تغییری نکرده است ... چنین پیداست که این وضع در ممالک شرقی عمومیت دارد. فکر می‌کنم که در این کشورها جامعه باید خود را از قید و بند سنت آزاد بکند. اما برای این جوامع یافتن افکار نو و در پیش گرفتن شیوهٔ آزاداندیشی کار آسانی نیست. باید توجه داشت

- Furukawa, Noboyoshi, 1980, *Perushiya Kiko*, Tokyo.

- کازاما آکی‌یو (۱۹۲۹-۳۲)، (ایران) کشور

یابان

- Kazama, Akiyo, 1935, *Sabako no Kuni (Iran)*, Iwanami-shoten, Tokyo.

- یوشیدا ماساهارو (۸۱-۱۸۸۰)، سفرنامه

ایران

- Yoshida, Masaharu, 1894, *Iran no Tabi*, Tokyo, Kakubunkan.

و فارسی این کتاب با ترجمه و تحقیق

هاشم رجب‌زاده، نشر آستان قدس، ۱۳۷۳.

منابع

(برای بدست دادن تلفظ درست، مشخصات کتابهای ژاپنی به حروف لاتین آمده است)

- آشی‌کاگا آتسوا وجی (۳۵-۱۹۳۴)،

یادنامه:

- Ashikaga, Atsuuji 1988, *Ashikaga Atsuuji Chosakushu*, Ito Gikkyo & Imoto Eiichi (ed.), Tokyo, Tokai Daigaku Shuppansha.,

در جلد اول این مجموعه سه جلدی، با عنوان «ایران»، سفرنامه و نوشته‌های آشی‌کاگا درباره ایران آمده است. جلد دوم آن درباره هند است، و جلد سوم شامل نوشته‌های متنوع آشی‌کاگا درباره ایران و تمدن و فرهنگ آن و نیز خاطره‌های شاگردان و دوستان‌اش درباره او. سفرنامه آشی‌کاگا، یادگار نخستین دیدار او از ایران، در صفحه‌های ۷ تا ۴۲ جلد اول یادنامه آمده است.

- آشی‌کاگا آتسوا وجی ۱۹۷۰، «مقاله درباره

ایران و مسأله تجدد»، در: یون می آجیا **Bun**

Mei Ajiya (مجله تحقیقات آسیایی)، ش ۱.

- اوچی یاما ایواتارو، «سفرنامه اوچی یاما

ایواتارو - نخستین فرستاده ژاپن به ایران در

سده بیستم: مهر ۱۳۰۵ - مهر ۱۳۰۶

خورشیدی»، ویراسته و با مقدمه و حواشی

هاشم رجب‌زاده (ترجمه فارسی)، کلک، ش

۶۵، مرداد ۱۳۷۴.

- اوکادا امیکو (۷۱-۱۹۶۷)، دل ایرانی:

- Okada, Emiko, 1981, *Iran-jin no Kokoro*, Tokyo, NHK.,

- اونو موریو (- ۱۹۶۴)، ۲۵ سال با

روستایان ایران

- Ono, Morrio, 1990, *Iran Nomin 25 Nen on Durama*, Tokyo, NHK.

- اینووه نه ایچی (۳۷-۱۹۳۴)، خاطره‌هایم

از ایران

- Inoue, Eiji, 1986, *Waga Kaiso no Iran*, Inoue Masayuki (ed. & pub.), Tokyo.,

- فوروکاوا نوبیوشی، سفرنامه ایران،

(۸۱-۱۸۸۰)